

مجله‌ی آرشی شماره‌ی ۱۰۷ و عبدی کلانتری

مجله‌ی آرشی ۱۰۷ پس از ۵ ماه کار شبانه روزی، منتشر شد. به کار شبانه روزی اشاره می‌کنم که تأکید کنم پس از رهایی از کار بسته بندی و توزیع یک شماره‌ی آرشی، بلافاصله تدارک شماره‌ی بعدی با کمک دبیر تحریریه و بر مبنای مشورت با دوستان و همکارانِ همیشگی آرشی، شروع می‌شود.

تلفن‌های شبانه روزی به نویسندگان، بحث و نظرخواهی در مورد موضوع‌ها، تعیین مهلت زمانی ارسال مقالات، پاسخ به سؤالات، تعیین تاریخ مصاحبه با دوستان مورد نظر و دست آخر، تلاش برای جلب همکاری دوستانی که به علت گرفتاری‌های مختلف، وقت کافی برای نوشتن مقاله یا پاسخ به سؤالات ما را ندارند؛ از جمله مراحل است که باید طی شود.

و اما، موضوع مقاله‌ی همکار عزیز ما عبدی کلانتری برای آرشی شماره‌ی ۱۰۷.

پس از انتشار، کار بسته بندی این شماره را شروع کردم. هنگام پست متوجه شدم که آدرس همکارمان عبدی کلانتری - که علی‌رغم گرفتاری، به خواست من پاسخ مثبت داده بود و مقاله‌ی خود در مورد «دخالت‌های بشر دوستانه» را سروقت برایم ارسال کرده بود - کُد پستی ندارد. با ایمیل تقاضا کردم با تلفن شماره کُد را به من بدهد. چند ساعت بعد عبدی تلفن زد و کُد را به من داد. پس از خداحافظی احساس کردم که در صفحه بندی، مقاله‌ی عبدی را ندیده‌ام. به سرعت به مجله مراجعه کردم. عرق شرم بر بدنم نشست! چه‌طور فراموش کردم؟! مگر ممکن است؟! آیا این نشانه‌ی این نیست که پیر شده‌ام و دچار فراموشی؟ از عبدی کلانتری عزیز صمیمانه پوزش می‌خواهم و مقاله‌ای را که به لطف برای آرشی فرستاده بود، در اختیار سایت‌های گوناگون قرار می‌دهم.

پرویز قلیچ‌خانی

مهر ۱۳۹۰ / اکتبر ۲۰۱۱

مداخله بشر دوستانه

نوشته‌ی عبدی کلانتری

در پاسخ اقتراح نشریه‌ی آرشی

خواست مداخله بشر دوستانه غالباً با توصیف موقعیتی استثنائی و به نهایت اضطراری آغاز می‌شود. مثلاً خبری از این دست: طی روزهای آینده دومیلیون نفر از اهالی سوماتی در آستانه نابودی قرار خواهند گرفت زیرا تشکیلات اسلامگرای «الشباب» راه ارسال غذا و دارو را بر مناطق قحطی زده جنوب این کشور بسته است. (هفته نامه نیوزویک، پنجم سپتامبر ۲۰۱۱، ص ۶). هشدار این چنین در مورد فاجعه‌ای که هم‌اکنون آغاز شده و می‌رود تا جان صدها هزار تن را بگیرد، شنونده را در برابر یک محذور اخلاقی قرار می‌دهد؛ یا باید از هرامکان موجود برای رفع خطر بهره گرفت، یا از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کرد. هیچ‌کس مایل نیست بی تفاوت و فاقد وجدان بنماید. خطیر بودن موقعیت، طبق اخباری که به ما داده می‌شود، فرصتی برای چون و چرا و سنجش احتمالات دیگر

باقی نمی گذارد.

آن‌ها که با کنجکاوی بیشتری پی جوی اخبار هستند و مختصری از تاریخ سیاسی سومالی آگاهی دارند می‌دانند که «الشباب» در سالهای اخیر قدرت گرفته، و همچون موارد مشابه، شکل‌گیری آن پیوند مستقیم دارد با درگیری‌های ایالات متحده در جنگ داخلی این کشور. در هفته نامه تایم چنین می‌خوانیم: «آمریکا بازیگر کلیدی در این درگیری است. پس از کشته شدن ۱۸ سرباز آمریکایی در سال ۱۹۹۳ طی واقعه معروف سرنگونی هلی کوپتر بلاک هاوک که برای دفاع از کارکنان سازمان ملل اعزام شده بودند، دیگر هیچ سرباز آمریکایی به موگادیشو قدم نگذاشته اما ایالات متحده با استفاده از جنگنده‌های بدون سرنشین، موشک‌های کروزر پرتاب شده از ناوگانهای جنگی، و در یک مورد اعزام هلی کوپتر جنگی به خاک سومالی، دست به ترور و قتل چندین تن از رهبران اسلامگرا زده است. طی تمام این سالها ایالات متحده از حکومت سومالی دفاع کرده است. دولت سومالی با کمک‌های مالی آمریکا بر سرکار بوده است.» (تایم، پنجم سپتامبر ۲۰۱۱، ص ۴۰) به عبارت دیگر، در جنگ داخلی بیست سال اخیر، در دفاع از دولت غیرمنتخب سومالی، آمریکا به طور فعال مداخله نظامی نه چندان بشردوستانه داشته است.

خواست دخالت بشردوستانه، تقاضا از شورای امنیت سازمان ملل متحد است برای مداخله در یک موقعیت اضطراری در گوشه‌ای از جهان. در ائتلاف نظامی‌ای که برای چنین مداخله‌ای شکل می‌گیرد، ایالات متحده به لحاظ توان نظامی بی‌همتای خود نقش محوری خواهد داشت.

حدود ده سال پیش، مایکل والزر فیلسوف سوسیالیست آمریکایی و یکی از مهم‌ترین صاحب نظران در تئوری عدالت و جنگ‌های عادلانه، مقاله معروفی در دفاع از مداخله بشردوستانه نوشت. این زمانی بود که اوضاع بوسنیا (در یوگسلاوی سابق)، رواندا (در آفریقای مرکزی)، و تیمور شرقی (در اندونزی) به وخامت گراییده، رسانه‌ها پر بود از اخبار دهشتناک نقض حقوق بشر و کشتارهای جمعی در این مناطق. پایه‌های نظری دخالت بشر دوستانه توسط متفکرانی چون والزر و مایکل ایگناتیف در این زمان تحکیم شد. مایکل والزر توضیح داد نقض حقوق بشر به تنهایی توجیه گر مداخله نیست و تقریباً در اکثر موارد باید از چنین دخالت نظامی‌ای پرهیز کرد. تنها در یک موقعیت استثنایی و بسیار غیرمتعارف این دخالت مجاز است؛ هنگامی که بتوان مرز قاطعی میان آن موقعیت و انواع دیگر خشونت‌ها و وحشی‌گری‌های خودکامگان کشید؛ چیزی در حد بربریت محض، در حدی که بدون ابهام بتوان از «نسل کشی» (genocide) و پاکسازی قومی (ethnic cleansing)، یعنی کشتار سیستماتیک یک جمعیت نژادی، قومی، دینی، یا جنسی نام برد. (فصلنامه دیسنت، زمستان ۲۰۰۲، ص ۲۹)

والزر می‌نویسد، «در این موقعیت، شاید توان مقابله از کسانی که در معرض تهدید بی‌واسطه هستند سلب شده و هموطنان آن‌ها نیز تمایلی به کمک نشان نمی‌دهند. قربانیان ضعیف و آسیب پذیرند؛ دشمنان آن‌ها ذره‌ای ترحم نشان نمی‌دهند؛ همسایگان بی‌تفاوت اند. سایرین همچون ما شوک زده ناظر وقایع نشست‌ه‌اند. چنین وضعیتی است که مداخله (ی بشردوستانه) را ایجاب می‌کند.» به گمان والزر، در موارد دیگری که یک دولت مرکزی وجود ندارد و آنارشی و بی‌قانونی سرزمینی را فراگرفته، اگر بشود از میزان کشتار کاست، دخالت مجاز است.

کدام نیرو مجاز به دخالتگری است؟ به عقیده مایکل والزر، ارجح آن است که یک نماینده جمعی و بین‌المللی، سازمان ملل مثلاً، این مسئولیت را به عهده گیرد؛ اما اگر چنین نشد، هر نیرو و هر کشوری که توان و خواست مداخله یک‌جانبه داشته باشد، این حق را خواهد داشت: هنگامی که خانه‌ای در آتش می‌سوزد، هرکس مجاز است بدون مشورت با دیگری کمک خود را برای خاموش کردن حریق عرضه کند! مداخله نظامی ویتنام در کشور کامبوج در اواخر دهه ۱۹۷۰، برای پایان دادن به کشتار میلیونها انسان توسط

خمرهای سرخ به رهبری پول پوت، یک نمونه از چنین دخالتی است.

آیا لیبرال دموکراتها برای پایان مداخله بشردوستانه هم فکری کرده اند؟ هنگامی که مأموریت به انجام رسید، بعد چه می شود؟ آیا هدف، یک دخالت کوتاه مدت و سپس خروج فوری است؟ یا سرنگونی کامل یک رژیم جنایتکار، یا ایجاد پایگاه دائمی تا زمان استقرار یک دولت دموکراتیک؟ آیا این امکان قویاً وجود ندارد که دخالت بشردوستانه به فاصله کوتاهی تبدیل به «اشغال نظامی» شود؟

مایکل والزر برآن است که ارجحیت با خروج فوری پس از «پیروزی» است. اما دو امکان دیگر را هم باید در نظر گرفت. چنانچه نیروهای شکست خورده قادر باشند خود را تجدید سازمان دهند و پس از پایان مداخله بشردوستانه فعالیت از سرگیرند، یا چنانچه قربانیانی که اکنون صاحب قدرت شده اند بخواهند دست به انتقام زده، رفتاری مشابه با جانیان سابق در پیش گیرند، اشغال نظامی مجاز است. دیگر آنکه، اگر آنارشی حاکم شود، وظیفه دخالت بشردوستانه «دولت سازی» دراز مدت خواهد بود. والزر می نویسد، اگر چنین شود، منتقدان چپ باید نسبت به ایده «دولت تحت الحمایه» دیدگاههای کلیشه ای سابق شان را کنار بگذارند. یک واحد سیاسی تحت الحمایه با هدف نهادینه کردن دموکراسی، بر آلت رناتیوهای دیگر ارجحیت دارد. (همانجا، ص ۳۰ - ۳۵)

مشاهده می کنیم که دخالت بشردوستانه نام دیگری است برای مداخله نظامی ایالات متحده، ظاهراً با هدف جلوگیری از یک فاجعه انسانی قریب الوقوع که بسیار محتمل است راه به اشغال نظامی یا استقرار یک واحد سیاسی تحت الحمایه ببرد. نظریه پردازان مداخله بشردوستانه، همان حامیان ارزش های جانشمول لیبرال دموکراسی، و حقوق بشر جهانشمول هستند.

منتقدان چپ در انتقاد از دخالت های نظامی دلایل دیگری دارند. آن ها میان حرف و عمل لیبرال دموکراسی دوگانگی می یابند و نتیجه می گیرند که ادعای «اخلاقی» دفاع از حقوق بشر همواره پوششی است «ایدئولوژیک» برای پیشبرد مقاصد سیاسی ابرقدرت های استعماری. طبق این برداشت، ایالات متحده و متحدانش با همیاری ناتو (پیمان نظامی آتلانتیک شمالی) و نهادهایی نظیر شورای امنیت سازمان ملل، پلیس بین المللی، دادگاه لاهه و نظایر آنها، با معیارهای دوگانه عمل کرده، تنها زمانی دست به مداخله نظامی «بشردوستانه» و مجازات «جانیان جنگی» می زنند که منافع خودشان به خطر افتاده باشد. این منافع از جمله عبارت اند از نفت و انرژی، تفوق کشور اسراییل در خاورمیانه، فروش تسلیحات، و تسهیل حرکت سرمایه مالی. انگیزه اصلی، دفاع از منافع ملی ابرقدرت ها و شرکت های فراملیتی است نه دفاع از حقوق محرومان در کشورهای توسعه نیافته.

در پاسخ به این انتقاد، ایدئولوگ های لیبرال دموکراسی بر این اصل پامی فشارند که برپایی جامعه بین الملل، تعاون بین الملل، و عدالت بین الملل، آرمان عصر روشنگری است که زمینه های تحقق آن به تدریج و با دشواری فراهم آمده و هرچند هنوز با شکل ایده آل خود فاصله دارد، باید از آن به همین شکل ناقص دفاع کرد و در تکمیل، نهادینه کردن، و استمرار آن تلاش ورزید.

از دیدگاه نظری، چپ مخالفی اصولی با ارزش های جانشمول لیبرال دموکراتیک ندارد اما «بشردوستی» چپ از آن نوعی نیست که طی سالهای اخیر مدافعان حقوق بشر تبلیغ کرده اند، از جمله در نظریه و سیاست «دخالت بشر دوستانه». مفهوم مهم تری که در نظریه چپ در سیاست جهانی راهنمای عمل است مفهوم «هژمونی» است، یعنی پرسش درباره موقعیت های خاص ژئوپولیتیک و «سرکردگی» در این موقعیت ها. نیروی «هژمون»، آن نیرو که در یک موقعیت دست بالا را دارد، همواره در راستای بازتولید قدرت و منافع خود عمل می کند. هرنوع ملاحظات دیگر در حاشیه و فرع بر کارکرد هژمونیک قرار می گیرد. عرصه سیاست جهانی، یک میدان خنثا و برابر نیست که همه بازیگران در قدرت و منافع هموزن یا دارای حقوق برابر باشند. این عرصه، یک حوزه حقوقی بی طرف نیست. جهان سرمایه و سرمایه جهانی، میدان تنازع، تقابل، و رقابت است. هر حوزه ای فرادستها و فرودستهای خود را دارد؛ در

هر حیطة اى نزاع بر سر هژمونی (مالی، نظامی، سیاسی) یک لحظه توقف نمی یابد.

جدا از نیت نیک اخلاقی و تلاشهای حقوقی فعالان حقوق بشر، ترجمان سیاست مداخله بشردوستانه در عمل تنها به شکل تخاصم جنگی دو دولت بروز می کند و در چنین حالتی، بیشتر اوقات و در دراز مدت، بازهم قربانیان بیشتری برجا می گذارد و شهروندان عادی اند که بهای سنگین این مداخله را خواهند پرداخت. مخاصمه جنگی همواره میان یک «بر قدرت» (ایالات متحده) است که امکانات هجوم نظامی را در اقصى نقاط جهان دارد، و یک کشور به مراتب ضعیف تر که دیکتاتور آن مردم خود را اسیر و قربانی جنایات بسیار کرده است. فرقی نمی کند که مداخله زیر چتر «ناتو» (پیمان نظامی آتلانتیک شمالی) و با حکم «قانونی» سازمان ملل متحد صورت بگیرد. ایالات متحده تنها زمانی به چنین مداخله ای همت می گمارد که منافع ملی اش ایجاب کند، نه از سر دلسوزی برای قربانیان دیکتاتوری های جهان سومی یا تنظیم بشردوستانه امور مناطق آناشیک جهان. یونیورسالیسم اخلاقی، حقوقی، و سرانجام سیاسی (دولت صلح جهانی یا اتحادیه همه دول جهان)، آرمانی است والا و روشنگرانه که هنوز شرایط تحقق آن فراهم نشده است. اقتصاد سرمایه جهانی و منافع ملی دولتها موانع اصلی تحقق این هدف اند. // دهم سپتامبر ۲۰۱۱